


۲۲۴
۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 مجلس شورای ملی ایران
کتاب	نفس یعقوب حرّی	
مؤلف	یعقوب حرّی	شماره ثبت کتاب
موضوع		۱۲۹۵۱۰
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی : غلامحسین سرود)		

چاپی	اهدائی
۳۱۶۶	سرود

کتابخانه خصوصی

غلام حسین - سرود

۱۲۹۵۱

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

از تصانیف عمده المفسرین فخر العالیین شالی معروف کرشی مولانا یعقوب چرخ می

تفسیر
یعقوب
چرخ

بظرفین میان حاج آقا الدین سراج الدین بجزان کتب لایبوریا زار کشمیری

مطبعه واقع در کابل
دن مصطفی الیه مطبعه

از کتاب شهر لایبوریا زار کشمیری برود کلان میان بیخ الدین سراج الدین بجزان کتب لایبوریا زار کشمیری

وخلعت امانت وجود گرفت سبحان الذي اسرى بعبيد و كسلا اشارت بانست يا
 عباده لا تخوفوا عليكم الايوعم ولا انتم تخفونون فنجنت ابراهيم ثانی غزوی رحمة
 الله عليه یگوید رباعی در گنج خلق هم در زرق و شونست هوس به کار و راه خداوند جان واد
 بس به بنده خاص ملک باش که با داغ ملک به روزی اینی از غم و مش به با عسر و لا یثاک
 نستجین و دار تو یاری میخوانیم و بس و اعتقاد جبر و معتزلی مخالف است حیر میگوید
 اختیار تمام دارم و موجد فاعل خودم سنی یگوید بندگی میکنم و نوبت از تو میجویم چنانچه در کلام
 مجید در وائل عقیده و فقیه همه از تو میدانم و از طریق فلسفی و جبری معتزلی نیز ارم نظم
 ای بسا فکر و ذکا و کتب و فطر به گشته زه روراج غول را بنزن به بیشتر اصحاب جنت با دلای
 نماز فیلیونی مسند به خوشترن عریان کن از فضل فضل به تا کند رحمت ترا هر دم زود
 زیر کی خند شکست و نیاز ز زیر کان به صنعت قانع شده به ایمان از منع در صانع
 خنده به زانو فضل خور و مادر نهاد به دست و پا باشد نهاد بر کنار به و لا یثاک نستجین
 و از تو یاری میخوانیم و بس ای نطلب منک العون و قال بعض اهل المعرفة الاستعانة
 طلب العون ای نستلک ان تجعلنا عابدين بک کاننا غایبک و شیخ فیاض نور
 رحمة الله علیه در منازل امانت می کرد چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت
 بهیوش شده افتاد چون با خود آمد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت رسیدم که مرا بگویند که
 چون ما بندگان میکنی و از ما یاری می خواهی و بس جبر از طیب و در و میجوی و از سلطان بیک
 می خواهی و دروغ چرا میگوئی و اهل محافل و دیان میگویند درین اشارت مر ابل طلب را که نویسد
 نباشد که گرم من از غیبت بختاب ندا میکند بپست به نویسد نباشی که تر یا بر اند به گرت امر و ز
 برانند که فرات بخوانند به عجب حیرت است اگر عاشق ربی ابرنی انظر الیک گوید خطاب آید که
 کن ترکانی و اگر نویسد و برگشته بشنید گوید ای فخر چه بود فصولی است که تو می کنی
 للقراب و ربک لا رباب ندا آید که اذ هو فی استجب لکم فقیه ارواح المشتاقین
 بین الرد و القبول و الصوف و الوصول بهیت چند روزی بر و بخت بداند کوئی
 توام به سوی خود میخوانم و چون اتمم میرانم به من خود ندانم چون کنم در مانده گویم توام به
 و خست می غم کنم که قصد بهشت یاری کنم به که دست بر کارم انهم زنجیر بر دهم بند
 اهدنا الصراط المستقیم بنامی مرا راه رست یعنی استقامت و پاداری ده مرا

از یکی که گفتم که این سطر به زیر کس در آن امده و طبع کار به تا به خود را بر سر کار آید

و لا یثاک

را به که نموده و در اقل علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال امام القشیری رحمه الله علیه
 اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک و کن علیک دلیلنا و یسر الیک سبیلنا یش
 را صافی ما را بشا به جمال خود و گردان تو به ما را بکین جلال خود و یاش ما را و یل و یان کن ما را
 سبیل و قال علماء المعانی و البیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق
 الاستعانة المصروفة و قال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلاثة اقسام الاول
 و الافعال و الاحوال و قال سید الطائفة جنید رحمه الله علیه کن طالب
 الاستقامة و لا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی یطلب الاستقامة فاستقم
 كما امرت و لیتنفس نطلب الکرامة استقامة ظاهرة رعاية شرعية و استقامة
 باطنه نفی ماسوئلت و درین آیت که لایق الذین قالوا ربنا الله نستقامتوا
 فلا تخوف علیکم و لا کفره یحکن نون و مروه عظیم است مر ابل استقامت را صراط
 الذین انعمت علیکم بدل من قول الصراط المستقیم یعنی بنامی ما را راه نیک کنی کرده به ایشان
 بدون ایمان و عرفان غیر المصوب علیکم به عظم گرفته شده به ایشان بعد از یافتن
 راست یعنی همچون گردان ما که اول راه رست یافتند و آخر غضب کرده شد به ایشان چون
 ایمان نیار و در بقرآن بس و پیغمبران و الصالحین و نه گمراهان و سیرافان یعنی ما را گردان
 به چون ترسلان که اول راه راست یافتند و خسته گمراه شدند چون ایمان نیار و در بقرآن این
 فقیر میگوید و الله اعلم که حاصل این دعا است که بنامی ما را راه رست که در وی ترس و بیم نباشد و این
 راه عاشقان و دوستان حضرت بار تعالی است الا ان اولی سائر الله لا تخوف علیکم
 و لا کفره یحکن نون و چون مقصودشان از محبوب حق نیست از عین نامحنت الثری ثار ایشان که واقعا
 بان مکر و دمار از آن البصر و ما طغی اشارت بان است که مولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمة الله
 علیه بیان حال شیخ محمد غزونی بر می ز رحمة الله علیه مدت هشت سال در بیابان میگشت و در غلظ
 به خور و از خدا تعالی دیدار حیرت مشغولی گنجهای فا که تا به طبع به عجز کند بهشت بهشت شیخ
 حق به شیخ گفتا خالق من عاشقم به و زنجیرم غیر تو من فاسقم به بهشت جنت گردم و در غلظ
 و در کم قدرت من از خوف سقر به موئی باشم سلطت جوی من به زانو که این هر دو بود خط بدن
 عاشق که عشق رحمان جور دقت به صد عدل پیشش بود یک تره قوت به بنده و ادم خلعت
 او را رجوت به خلعت عاشق همه دیدار اوست به حکمت واجب بودن خواندن سوره فاتحه

و هر حرکت از نماز این باشد که در نماز باید که بنده طالب وصال بود راه عاشقان را جوید تا از ایشان باشد ر باسع ناد طلب گوهری کانی کانی چه نازنده بر بوی وصل جانی جانی بی بی بخل
حدیث مطلق از من بشنوید چه چنین که در جستن آتی آتی چه والله اعلم انی ما از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت دیگر کو فیان آمده است که آئین از قرآن نیست و وصاف بنایست که از قرآن نیست و در صفت نوشته نشود آیین چنین باد تو فاسلین الحنا بصلی علی اسم الله علی غیر خلق محمد و آل و صحابه و جین برکت **سورة الملک** یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک بزرگست و پاینده است و بانی بسیارست و بهر چیز از دست الکی اخذ میکند و بفرمان و قدرت و لیت الملک پادشاهی و بعضی میگویند که مراد از میانجا صفت است از صفات خدا تعالی و از شاهها است ایمان آری که آن و شغل نشویم بکفایت آن و بعضی میگویند به عبارت از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت است ملک دنیا و آخرت نصیب در ویش نیست که از غیر او نرسد و هر غیر او را پیرستد و از غیر او طمع نکند و از باب ملک را مقهور او داند و در بلا و آو بگریزد و عطا و از وجود و بنده خاص او شود تا از شر لوک مجازی خلاص باد و حکیم خدای غنی و بی نیاز است بدنی خاص ملک باشد که باو غ ملک بد روز دایمی از شعله و شعله شعله و شعله

عَلَّمَ الْقُرْآنَ و داری زهد و تقوی و فتوی را بطعام دنیا مغرور و مسامع را بای ملک دنیا را انتقام منای حکیم غنی گوید بهر سبب مسازید از براس نام و عام کام چون مردان به جمال نقل زبان آدم نقاب نفس شیطان بیست منکر بر گدای که تو قاص از ان مالی چه مغرور خویش از ان که تو لیس گران بجائی به با صفت دیگرین را بیان کرده گفت **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ** الی الخدای که بیا فریدم که راوند گانی را بسبب که تا بیا ز ما به شمار آید که احسن حکم که است از شما نیکو کار تر آفریدن مرگ و زندگی و بیست ظاهر برستی خدای قاهر حکیم علم قادر و دنیا و ارباب است و گور جانی ابتلاست و قیامت جای جز او نیست بهر آنکه حضرت جل قدرته از آن نمودن منزه است مراد نیست که آفریدم مرگ و زندگی را تا بیدار شود و از شما بافتیاری تا آنچه دانسته است بعلم قدیم هر که عمل نیک کند بهرشت رسد و هر که عمل بد کند بهرشت رسد نصیب مومن نیست که مرگ را دامن از نظر وار و در استعد او آن بکند و از سرای خود رفت و رفت حضرت شیخ ابن فقری منسودند که

هر فریدم که راوند گانی را بسبب که تا بیا ز ما به شمار آید که احسن حکم که است از شما نیکو کار تر آفریدن مرگ و زندگی و بیست ظاهر برستی خدای قاهر حکیم علم قادر و دنیا و ارباب است و گور جانی ابتلاست و قیامت جای جز او نیست بهر آنکه حضرت جل قدرته از آن نمودن منزه است مراد نیست که آفریدم مرگ و زندگی را تا بیدار شود و از شما بافتیاری تا آنچه دانسته است بعلم قدیم هر که عمل نیک کند بهرشت رسد و هر که عمل بد کند بهرشت رسد نصیب مومن نیست که مرگ را دامن از نظر وار و در استعد او آن بکند و از سرای خود رفت و رفت حضرت شیخ ابن فقری منسودند که

الْعَبْدُ عَبْدُ كَيْسٍ الْمَقَارِ وَالْجَلَدُ وَيَسَّ الْعَبْدُ عَبْدُ كَيْسٍ الْجَبَّارُ كَيْسٌ الْكَافِرُ
در تقدیر موت بر حیات شاید که این باشد والله تعالی اعلم با صفت و اگر خود را یاد کرد و گفت جل جلاله و هو العزیز و ادست غالب بر همه چیز که میسر نشود از وی گریز نصیب در ویش نیست که روی بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجود الغفور و ادست نیک پوشنده نگاه مومنان بد کرد و اگر چه بود میثاق هر که را خواهد نصیب تو نیست که هر نگاه که داری از رحمت بی نهایت او تو میثاقی نیستی که ای رحمت و ربای عام است به از آنجا قطره باران است که اگر آلابش خلق کند کار بد فرو نشوی و این در بایک بار بد نکرده و تیره آن در بارانی بد ولی رسول شود کاری جهانی چه غیر از که مراد او چه در هر یک با صفت و اگر خود را بیان کرد که **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا** آن خدا نیکه آفرید آسمان هفت آسمان را طبقها بر زیر یکدیگر یعنی تر تبه کعبه لا حجاب گفت آسمان دنیا از موج است و دوم از مرمر سفید و سوم از آهن و چهارم از سر است و پنجم از نقره است و ششم از زر است و هفتم از یاقوت سرخ است و هشتم از فیضی حکم **الَّذِي مَنَعَهُ مِنَ تَقْوَاتِ مَنَئِي** کوی محمد و با هیچ بنده در آفریدن خدای بختابنده بهر تقوا و بعضی هیچ عیب نیستی در آسمان ناپا و هیچ خلقی از مخلوقات خدا تعالی غلبه نیستی همه را بکشت کامل حواله کنی اگر چه بکند او زسی نصیب تو نیست که بدانی هفت آسمان را بالای یکدیگر بدشت بار ستون و بقدرت کامل تر از این ضلع نماید و رحمت مثل کند امام حمزه و کسالی من تقوت خوانده اند تقوت امام و تقوت دیگر گویند یعنی نه بدنی در مخلوقات حضرت خدای تعالی اضطرر است و نه است لای و تناقضی بهر کانی نشد بدی ولی یا مومن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مخالفت الا لوان صحیح الابدان و حیوان لارکان چه موجب حکمت بود و همچنین اوضاع عالم بهرشت و دوزخ و آمل آن عارف باید که همه را بکشت او حواله کند و چشم انکار نظر محمدر خلقت او است هر آن نقشی که در عالم نهادیم که تا زیا بین که ما زیا نهادیم به زلف خود سر موی نمودیم به جهان اندر بی غوغا نهادیم **وَسَبَّحْتَ مَلَائِكَتَكَ هَذَا أَبَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقَدْ نَحْنُ أَسْفَلَ لَكَ** این سخن در جهان خبر کرد که هیچ تفاوتی و می نیایی در مخلوقات او با ز فرمود **فَأَجْعَلِ الْبَصَرَ** پس باز گردان آن در آفرینش آسمان هفت قری هیچ می نیستی من قطره از شکانها جامع نظر نگاه کن **فَلْيَنْزِلِ الْجَعْلُ الْبَصَرَ** پس از آنکه دان چشم را باری یعنی بار تا نامل کن در آسمان که هر چند

قال ونظروا بقلبهم باز گردانید بسوی تو البصر بینا فی خاصه و در ازیافتن میباید
 و هو حسیله و آن چشم اند که در پیشانی باشد از یافتن حسیه در دیدن آسمان و بعضی میگوید ثم
 اوج البصر باز در زمین و جگر مخلوقات نظر کن تا هیچ عیبی نیابی بلکه بر قیضه حکمت و دلیل بر وجود و جیب
 الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفاات ظاهره و در ملک و ملک
 و راه یابی بعلوم هر وقت باز اشارت بآیات لال بصفت دیگر که در جل جلاله و کفایت یکبار برستی و آینه
 بیا سیم السماوات الدنیا آسمان را از دیگر زمین بمصداق بشارت گانی که همچون
 چراغهاست در خفاست و جعلها و گردانیدیم آن ستارگان را رجوعا انداخته نیما جمع جرم
 بعضی مراحم باشد آنچه بوی اندازند یعنی تیر بالمشیطین مردیوان را چون خواهند که بر آسمان
 بر آید تا سخن فرشتگان شنوند بداند که از اول سورت تا اینجا بصفاات بصنعت خود یاد کرد یعنی
 ستم نمک بزرگوار و نمک دار قادر قهار عز و جبار خالق هفت آسمان بتیسب و ضرر و مزین آسمان
 دنیا ستارگان را بشمار و گردانده آن مراحم شیاطین حقارتناست لال کرده شود و ازین
 صفاات عظام بذات ذوالجلال و الاکرام که آسمان را بقدرت برده شسته و در هوا بی ستون
 نگا بدشته و بچندین هزار کواکب ثواب بنگاشته عوارف این همه در نظایر نور دانستند
 ای تابش نور از تودی تارش خور از تودی ای در ویش نیست با م زندان نیست تا دانی که نیست
 دل دوستان پیش العسرفان چون باشد به انکه اهل علم نیست بخون نه فلک اثبات می
 کنند و در آسمان هفت آسمان و عرش و کرسی مذکور است می گویند که کواکب سیاره هفت است
 زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی ازینها بر فلکی اندر زمین برین
 ترتیب و غیر این هفت را ثباتات گویند و کمال ایشان نیست ثباتات بر فلک هشتم است و امام
 ابو العین بنی صاحب قصه الا و گفته است که این کمال ایشان ظاهر اخلافت این آیت است
 و لقد رأینا السماوات الدنیا بمصداق و جعلناها رجوعا لک الشیطین و گفته اند مذهلل
 تفسیر است که همه ستاره در آسمان دنیا است و در بعضی تفسیر نیز آورده است که این آیت بلیط
 برطلان قول بخمان ظاهر از بهر آنکه نجوم رجوع شیاطین است در آسمان دنیا اگر در فلک هشتم باشد
 رجوع ایشان میسر نشود و در تفسیر لسان التنزیل آورده است که فلک جرج آسمان ستارگان در دایره
 گردانید این قول حق است قال الله تعالی کل کفی فک یستغنی فاما آن سخن که می گویند که آسمان
 دیگر و وظائف حضرت آن است و نه باطل است بداند که بیشتر اهل تفسیر برین اند که جداست شود

اولی

از ستاره نوری همچون شعله آتش و بر شیاطین میزنند فاما ستاره رجای خود است و اما قیام و گفت
 آنرا بن ستارگان از برای زینت آسمان و رجوع شیاطین است و شناختن را و شناختن قبله در
 میان است فاما اعتقاد بنجوم و اینکه مختار و موثر در سعادت و شقاوت بگفتی است میعلم آن و بداند که
 علمای معانی و بیان انتقالی در کلام از غلبت خطاب یا بتکلم یا بر عکس صفت لغات بگویند چنانکه
 مدرین آیت است که و لقد رأینا السماوات الدنیا بمصداق یعنی بتسبیح ما قبلش و ذکر مصالح و ازین
 بخور و امانند این ستاره صرعه گویند چون دلائل عظام یا و کرد بر وجود واجب الوجود و طافه منکر از
 از دیوان و آدمیان که اقرار ندارند بآن واعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کفران
 ایند باب نیز آن و فرمود در حق ایشان و اخذنا ناکه و اما که کرده ایم و ایشان را یعنی دیوان
 عدل ابله عجزه آتش سوزان این آیت دلیل است بر این که در فرخ حسابا سبوح است
 و لکن یس کفر و در زمین و در آن کس که را که کافرشند نه خدای خود عزوجل با وجود
 چندین دلائل عدل ابله عجزه با عذاب و فرخ است پیش المصداق و در جای باز گشتن و
 که در فرخ است المصداق صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله اذ ان القوا چون
 افکنده شوند کافران فیض و در آن و فرخ سبوح است و فرخ که کافران و فرخ
 را شکی نیست با کافرش است همچنان که چون با کافرش نیست بشوند از دوزخیان که پیش ایشان آمد
 باشند یا از خود یا از دوزخ خجی این و فرخ نفور طبعی بود برین کافران همچون جوشیدن
 و یک سین که آتش تیز باشد و دانه در وی اندک و آب بسیار که آنی نزدیک باشد این دوزخ
 فاما بطرفه من الغیظ از خشم یعنی از خشم خدایتعالی یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان عذاب
 یا از خشم خود بر دشمنان خدایتعالی کلاما القوا بار که انداخته شود و فرخ فحش
 که در سب سب کلام بر سر دشمنان خذلتها جمع خازن یعنی گاه بهایان مالک دیگر
 از بانیه و فرخ که یا کلام آیا نیامده بود شمارا نکند که میم گفته اند یعنی مندر و باشد یعنی
 چنانچه می نیامده بود شمارا شمارا ازین روز و ازین عذاب و فرخ خبر کند یا خبر کردی تا شمارا ایمان بک
 و عمل نیک بود و ازین دوزخ خلاصی بودی این بر سریدن بر سر زدن بود ایشان را قالوا
 گویند و دشمنان و جواب بلی قد جاکم ناکه و آمده بود و بماند خبر آن بیم گسسته و مارا
 خبر کرده بودند ازین روز و ازین عذاب فک زینا پس ایشان را در و غلغلی و خشم
 و با ایشان ایمان نیاوردیم و فکلتا و گفتیم ما نزل الله ن فرستاده است خدایتعالی

[illegible]

کرمین بیرون می آرد و برای شما و لایحه و بان خدمت جل جلاله الششون زنده کردن شمارا
و برانگیزه کردن از گور و قیامت از برای جزای یعنی دلیل برستی من که خداوند هست که آسمان
بیا فریم تا نظاره کنید در وی زمین را از برای شمارم گردانیدم تا باشد و زراعت کنید و روی
و از بیخ تجارت روید روی بخورید از نعمت های وی باز بگویم که شمارا چون بید روی و برانگیزه کنیم
از وی چون که سفر قادی بر بالای شما آسمان و ستارگان میل در زیر قدم شما زمین و بیرون آوردن
نعمتها از وی و دلیل خوردن نعمتها و نرم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان است بر رب جلیل العالی
آرد و عفان ناشوی عزیز و کاف و غاسق مشو و نشوی دلیل چون دل عظام نمود و بر قدرت و حکمت
و علم و انعام و اگر او را از قبول نه کردند بیان عذاب کرد که اگر خوبه زمین فرود ایشان بالای از
آسمان فرستد و گفت جل جلاله اصبحت لکم آیه این شود شما من فی السموات ازان خدا نیک
در آسمان است قدرت و سلطنت او و قیل در آسمان است و دوشای و عرش و کرس
او و یا از فرستگان عذاب و رحمت او آن تحقیق یکدیگر و فرود شمارا اگر رضی
بزمین قادی آهی پس نگاه زمین ششون می جنبید و فرود میبرد و شمارا بخود و دیگر و شما چون
آب که کسی غرق کند یعنی خدای کند تا کافر از اچنان که قارون را کرده زمین فرودش آید و گفت
یا ایمن شدیدی من فی السموات ازان خدا نیک در آسمان قبر و قدرت اوست آن تحقیق
بریکه فرستد عذرا که بر شما حاصبا گاسته یا بادی که در وی حصاب باشد یعنی سنگریزه یا بنید از
سنگ بر شما شکست بخورند پس و و باشد که بدانید کیف چگونه است سنگریزه ترسانیده من
و عذاب من پس یاد و حال مسکران و گفت جل جلاله و لقد کذب و بدستی و بدستی که دروغ
گوئی و دشمنی آید آن کافران که من قبکلم پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را
چنانکه این کافران ترایم که گفتگان پس چگونه بودند که نیکو عذاب من ایشان را پس
انکار کردن ایشان پیغمبران مرا و قبول نکردن ایشان مکتبهم اوقیل بیکای انکار من افعال ایشان
را و گردانیدن من احوال ایشان را بعضی زمین فرود میبرد و بعضی را بالای آسمان آید سنگها و باد های یا
سنگ و بعضی هم در گردانیدم و بعضی را خاک گردانیدم پس شما ای کافران که زود باشد که عذاب ما در
دنیا و دینید باز دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است و گفت جل جلاله اولکه
یروا آیه می مگر ندیدید که الی الظنیر بسوی مرغان فوقه که می پند بالای ایشان
صافا باطاعت انجمن بعضی نشاندگان پرهای شما را و صفت کنندگان بر ناس

شمارا در هوا یعنی گاه بال باز کرده میبرد که بال را بچنانند و گاه بال می چنانند و میبرد و بار بار میبرد
در پریدن و قیض و ماقا بضات و قرار گیرندگان بالهای شما را و پریدن عطف علی
الفعل الدال علیه صافات تقدیر و یصفقن انجمن فی الهواد و یقبضها بعدا لبسط
ما یقبضکن باز میگردانم و این فرغانه را درگاه میدار و شان را در هوا حال که بر کشاده بودند
و در حال جمع کردن پرهای شما را و هوا الاله انجمن مگر خدای بخشایند و ما نیکو بدستیک
خدای تعالی بکمال شکیبایی و بی نهایت بهر چیز ما دانست بصلح چیزیکه چون هتعالی و مرغان
در هوا میدار و تقدیرت خود را که بعلت پر بودی بالینی که مرغ و همچنین بودی و شب بره چنین چون
برندار و پس خداوند قادر است بر هر چیز که خواهد از عذاب و رحمت و بر زنده کردن بعد از مردن
اگر عذاب کند کیست شمارا یاری کند چنانکه فرمود جل جلاله امان آیا کیست هذا الکی منی
اگر هو جند لکم او شکر کیست و شمارا یمنصکم یاری کند شمارا و من دون انجمن
بجز از خدای تعالی این الکی فرودن الکی فی عرشه نیستند کافران که در فریفتن نفوس
شیطان و دنیا مرا ایشان را باز فرمود امان هذا الکی آیا کیست آن بزرگوار و در
دیده شمارا ان امنتک در فرقه که اگر باز دار و خدا را بخار و زنی خود را از شما یعنی از زبان شما
که هست که شکر باشد شمارا و یاری دهد شمارا اگر بالای از خدا ایتعالی بیاید که هست از زبان شما
که از روی دیده شمارا اگر خدای روزی را از شما باز دار و چون عاجز شد از جواب و حق را گردان
نهادند حق تعالی فرمود بکلی عیون فی عیون و نفور و سیهیدند در گردن کشی و میدان از حق و
اقرار کردن بخت ای در ویش حق را از اهل حق قبول کن و عباد و مبر و در کن تا از و ستان
شوی و اگر قبول کنی از دشمنان شوی چنانکه خدای بیان کرد حق را و باطل را و بعضی حق قبول
کردند و بعضی نه حال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله امان آیا پس نیکو کشی میرو
مکتبنا علی وجهه بر روی افتاده الالکاب بر روی افتاد و امان اهلکای راه رست یافت
ترست امان عیون یا نیکو میرو و سبوتا راست و ایستاده بر پای بی آفت علی حسب حال
مست و قیوم بهر راه رست یعنی کافر بر ابریت در راه رست یافتن بوسن حال مومن چنانست
که کسی بر راه رست برود بر پا خود و پیغمبر بر وی و حال کافر چنانست که کسی برود و راه ناهموار
بر و افتد و در حال مومن همچون کسی که بیناست که برود بر راه رست و حال کافر همچون کورست
که در راه ناهموار می رود و می افتد بر وی یا کافر در ایمان نیارد و خدای ویرا در قیامت بر و

روان کند و در دوزخ و موسی و هارون و یونس و عیسی و بعضی گویند ازین آیت ابو جهم مرا
 هست و رسول صلی الله علیه و سلم را امیر المؤمنین حمزه با همکاران فرات و موسی و فی الکلام تمثیل حال غار
 و زبانه و حال اهل بهار و اهل رضا و حال امیر و سبب و حال عالم و حال اهل بیت و اهل بیت
 سید عارف هر دوی تا تحت شاه به سینه راه هر دوی یک و زده راه به چون عارف محبت و شوق به
 میکنند و زبانه و طبع مشنوی چون بختون بختی در دنیا به با هم قهر و در طلبی بخت
 و صفت حق دان عیش نیز به خوف نبود و صفت بزدان العیون به و صفت حق کو و صفت
 مشیت خاکی که به و صفت حادث کو و صفت باکی که به نصیب اعطاء نیست که بر راه راست بخت
 و بر سر خود در محنت بخت بر دنیا که بر دنیا را محنت و عصا کش کلام کو را حق را به عطف و صفت
 و تحمل آن بخت چون در آیت گذشته گفت که یکست و شکر و نصرت باشد هر شمارا و یکست که در شمار
 و در شمارا و درین آیت فرمود هر صیب خود را علیه الصلوة و السلام تا جواب گوید فکلوا مما فی
 کفوفکم ان نصرت و دهنده شمارا الله تعالی آن خدا نیست که آتشا که میافزاید شمارا بقدرت خود
 الا انشأه اقرین و آغاز کردن و پدید آوردن و جلال و گردانید که از برای شما القیم
 گویند شمارا و اهل بصائر و چشمهای میاراد که کفایت دهد و دلها می و اماراد و سل برستی هر
 نفس شامت و بعضی را که و کور و معتدل آفرید و بعضی را بینا و مشنوا و امارا آفرید تا شکر گویند هر
 خالق را بسیار پس شما قلیل که کفایت کردن با اندکی شکر بگویند با خود هیچ شکرینی گویند قلیل
 یعنی عدم است نصیب تو نیست که بهی خود را و بهی همه اعضا می خود را و بهی شمارا خود را از حضرت
 عزوجل و قالی مشنوی از کجا جویم علم از کجا علم از کجا جویم علم از کجا جویم علم از کجا جویم علم
 از ترک هست چه از کجا جویم نصرت از ترک دست چه هم تو ای که دریا نعم المعین چه بد که معدوم
 را تو هست بین چه و چه که کار نشدند و تبارا پرستیدند خدا تعالی را هیچ شکر نگفتند باز فرمود
 صیب خود را علیه الصلوة و السلام تا جواب روشن تر بگوید پس فرمود فکلوا مما فی کفوفکم
 بگویند نصرت دهنده شمارا و در شمارا و در شمارا و در شمارا و در شمارا و در شمارا و در شمارا
 بیافزاید شمارا از عدم فی الکاف و در زمین و آن خدا نیست که کفایت دهد و با و گرد
 کرده شود یا زبیر مردن و زنده شدن باز گشت شمارا رحمت او یا عذاب او یا باشد و در میان را
 و موسی را و یونس را و عیسی را و هارون را و فرات را و موسی را و عیسی را و هارون را و فرات را و موسی را
 و عیسی را و هارون را و فرات را و موسی را و عیسی را و هارون را و فرات را و موسی را و عیسی را و هارون را

آدم مرتضی بنی بیدم من باز کن به هر بخت که خوازم تر و ارجح گوید مشنوی زنده کان محنت
 در آفتاب به شنگ او بیرون شد از صفت حساب به چون زنده محنت نفس و شکرش از کفر و شنگ
 نرسید به شکرش از کفر و شکرش از کفر و شکرش از کفر و شکرش از کفر و شکرش از کفر و شکرش از کفر
 شدیم به در صفای اصل مشنوی شدیم به در صفای اصل مشنوی شدیم به در صفای اصل مشنوی شدیم
 ای بی اصل به جنگ او و سلم و در زمین به نیست از ما هست زمین الا صبحین به چون از اول
 سوره تا آخر از عذاب کافران و رحمت موسی و زنده شدن ایشان در روز قیامت خبر کرد که از
 بطریق مشنوی و انکار از محنت و محمدیان می برسدند از آن نیز خبر کرد و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت
 گویند کافران حق باشد هکذا این الکوفه و عده کردن و آمدن قیامت بفرستند از زمین
 را از کفایت اگر بهیند شما صلی الله علیه و سلم است گویان نصیب عارف نیست که از انکار سکران
 خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته که بهتر آن از باید تر ازین گروه اندا که کرده اند و شکر گویند که از
 سکران نیست خطاب شد هر صیب علیه الصلوة و السلام تا بگوید جواب ایشان قلی انما الی الله عطف الله
 بگوید ای محمد صبی و صبی که نیست و زمین آمدن روز قیامت و در یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک
 آن که بدستی درستی که نیست من گریختن میم دهنده و خبر کننده از قیامت عیون به پیدا کننده
 آنچه بر من فرستد و در فرمایند و بگویم من نرسیدم که کی خواهد بود یا نیست من برگرداننده و پیدا کننده رسول
 ظاهر بآن لازم بدستی می هستی ذات من در میان شمارا هست و از دروغ گفتن و خیانت کردن
 میراست من این رسول عیون منیر میباد انکار سکران میم بیت چراغی را که از
 بر فرموده هر کس گفتند و شکرش میوزده و کفایت این چون را و کفایت این و عده
 در عیون عذاب قیامت را و کفایت ای زلفه نزدیک سببیت عکسین که در و قیل و شکرش کرد
 شود یعنی سایه شود و السو و السارة عکسین کردن و وجوه الی این کفر و اربوبهای انکار
 کافران باشند و قیل و کفایت شود در ایشان را هکذا الی این آن خدا نیست که کفایت
 بود و شمارا و کفایت که از زو میم و او را و یکفایت که کی باشد این و عده قیامت را و عده
 عیون و عیون کردن و از زو خاستن بعضی میگردد چون موسی میگفتند که از خدا تعالی نصرت
 خواهم داد و او را و در شمارا عذاب او را که در روز قیامت او را قیامت به و فرستاد ایشان شکر میگردانند
 و میگفتند که کی خواهد بود این عذاب متعالی او فرستاد که چون کافران عذاب را میبندند و در دنیا
 چنانکه در روز قیامت عکسین شوند و سایه شوند و فرستادگان که جاست ایشان را

تصیب شرع نیست و غیر او صاحب بدعت و ضلالت چرب تر نمی کند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفلاح فالفاء بوجه فلفش یعنی فاسق را بروی ترش من و حقیقی یعنی آورده است که قال سهیل بن عبد الله من صحیح ایمانه و خلص توحیده فانه کایان الی مبتدع و لا یجالس و لا یؤاكله و لا یشاربه و یظلم الله من نفسه العداوة و من داهن حیدر عاصیه الله تعالی خلاوة السن و من یحب الی حیدر عتق نور الایمان من قلبه یعنی من را باید که انس بگیرد و با وی نشیند و طعمه و آب خور و هر کس دوستی کند و با وی نور ایمان و اسلام را بگیرد از وی حکیم عزیزی بفرماید بسمت گردانل سب طمان شریعت هر کس که با او بود نوری الهی با او حیات مقررین به مرقوم و در شرف شای تیز با و چون منازک از نای زندگی خواهد شای بی سخن به چون و کترین کارن و میدان خیره بود و هر کس که از ایشان بود و مخصوص کرد و بر اید از تفریق گفت و لا قطع و فرمودی که ای هر کس که از این هر کس که خورنده را تهمین خوار و حقیر و دروغ گوئی و ضعیف و حق تعالی همتا را عیب کننده مردمان و غیبت کننده ایشان همتا را سخت رنده در خلق و تهمین عینی یعنی در میان خلق سخن دای بر و مردمان را می اندازد و در صورت است که لا یدخل الجنة صاحب ستم یعنی غیر کس را در بهشت و نمی آرد که کتاج الخیر سخت باز دارند و یکی یعنی سخن بخیر باز دارند خلق از ایمان آورده و معتقد سخت از حد در گذرند و در خلق و ستم گندگار عتق سخت بد خوئی و ناپاک بعد ذلک از پس این عیبها عیبی دیگر دارد که آن است از تفریق از مردمان از ما و از انیده است و در پادشاهین نبود بعد از شرف ده سال مغیره او را بفرزدی قبول کرد و گفت که زن بیا و روی زنا کرده بودم این و میدان از آن ستم شده است حق تعالی دوست خود را میگردان و اگر و اگر عیبهای او را شنیدی در باز واری کن ان گان از برای آنکه باشند و ی ذامال و باین و بپسرن یعنی از برای تو گری او و قوت و شوکت و پسرن بقوت وی که ده پسر بود و در را فرمای و هر و سل با و کن که او دشمن است چه که کتاب ما را قبول نیکند از منی چون خوانده میشود و عکبر بر و آیتها آیههای قرآن که فرستاده است قال اساطیر یعنی گفت این آیهها فرشته شده آقا قرآین به پیشینان است و دروغ است اهل حمزه و ابو که را وی امام عام است و ان گان بد و مزه خوانده اند و باقی قرار یکت خوانده اند تقدیره علی اول کان کان ذامال و بنیان لا قطع یعنی لا تفعل ذلک علی لثانی تفنیر لا قطع لان کان

چون این کار را با و کرد و میباید که در جزای او را با و کرد و گفت جل جلاله مستکبر است بهر تفسیر و در باشد که در غمیش از ستم در آن عکس الخلق طوم بر روی وی در قیامت یعنی بر روی و بر اسبابه که هر طوم گفت مرد و بر روی است جدا که بیشتر مفسران برینند که این کار فرمودید بن مغیره است و بعضی گویند که ابو جیل است و بعضی گویند مرد که فرزند نصیب و ویش نیست که از او عیبها که یاد کرده شده زینهار دور باشد و سوگند بسیار نوزد و دروغ گوید و غیبت کسی میکند و سخن عینی نمکند و فیصل نباشد و گناه کار به پیشانی نباشد و بد خوئی نباشد و زنا کار نباشد و از فرقه آنهاست خدا تعالی سرگشتی نمکند و کسی را از برای مال و قوت و راهبرداری بخلان فزاد حق تعالی نمکند و از حق گوی باز نه ایستد و باید که با درستان نمکند دشمن نمکند که ملعون است اگر کرد و در سوای و دنیا و آخرت شود و بیست جمله عالم بزن سبب گراه شد که کسی را بدال حق آگاه شد بد آنکه حق تعالی برکت مصطفی علیه السلام را که از غزیر گردانید و در کفرین از برای اصحاب قبل و غیر آن نگاه داشت که بعد از قبل ساخت و نه با ایشان بسیار که چون شکر گفتند و قدر وی بزرگترند و بوی ایمان یاروند و بر از همان ایشان بعد از بر و و قیل را گردانید و سجد اقصی را قبل کرد و در نهایتان را بر و در جنگ بدر هلاک کردشان و بعد از آن هفت سال در میان ایشان خطاشد تا غایتی که استخوانها را آرد و میگردند و می خوردند و هر کس میرفتند به عزت و حرمت و در ستم می بودند و ایشان را عارت میکردند و بهاری بسیار را ایشان پیدا شده بود و حق تعالی از این حال خیر میداد و میگویی که بدستی و بدستی که بگویند از ستم و بدی اهل کبر و نعمتها و اویم و باز ایشان گرفتار یعنی آنچه بعد از قدیم از ایشان دهنده بودیم پیدا کردیم که کتاب کونکنا چنانکه از ستم و اصحاب الجنته خداوندان ملکات آن یوسان همین را که در ولایت یمن بود که اول ایشان را عطا داد و چون شکر گفتند عطا داد و چنانکه اهل کبر را و قصص آن یوسان این بود که هر مرد و مسلمانی بود و در ولایت یمن بجا نیک آزار ضرر و ان گردید از صنعا یمن بمقدار فرسنگی و در او را باقی بود و روی از هر نوع سوده و نعمتها بود و در اعصابا بود و چون دلت چیدن آن میداد و و و کردن زراعتها شدی فقیران را بسیار دادی و حق تعالی میدادی و در وقت و و کردن و بر دهنش غله و در وقت و و کردن و مان بختن چهار بار شش وادی حق تعالی و بر ابرکت او بود که تا سال دیگر ویرانتهایس میکرد و چون کوفت شد از و ستم پس ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیار است ما تو انیم که و چنانکه پدر ما میکرد و بر او اوسط

سینه بیک ترا نشان بیا گی ایشان گفت چنین کنید و بی گناهی حق تعالی کند و در طریقی بودم بروید سخن
 اورا شنیدند و بعد از آن اتفاق کردند و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اند اَصْلَهُمْ اَجِدُنَ سَوَاءً
 خورند که لیکن بیا بیا بر میوه های آن باغ و درویش گشت اورا متعجبان چون با او
 گفتند گمان با شمس یعنی با او درگاه که فقیران و گدا یان ندانند پندار ایشان چنین گشت که
 و کما یستحقون و انما الله یغنیهم و قصد طمع کردند و رضای حق تعالی را طلبیدند
 فکانت پس برگشت علیک ابرار و بستان و باغ و درختهای ایشان را کشت کرد
 کردند و در آن روز از بانی پروردگار توبه بجا می آمدی خدا تعالی بوی رسید و هم با بوی
 و ایشان در خواب بودند تا بخواست پس کشتان بستان کا انصره چون شب تاریک
 بصوت آتش آسمانی و سیح و دشت و سوره و غلله آمد و چون خاکستر سیاه شد قیام بن عباس فرمود
 الله تعالی عفا غنما و افسوس او را و دیگران را زرم متعجبان در اخلال فی الصبح
 یعنی وقت صبح و آن اشد و اگر با او گویند و بگویند بر روی علی که کشت کرد و بستان
 خود را کشتیم اگر بپسندید صابر و این بزرگان میوه های خود را و از اعتبار بگاه تر بر روی ما
 گدایان و سکیان نیاید چنانکه آموخته شده اند پیش ازین که پدر ایشان بقدر ارق و سالیان می
 گوشت و باقی ایشان را میداد و هر چه بر تبارک میماند و هر چه بخت و درنگ خرمن میماند به فقیران
 میداد و فقیران را چسبیده بسیار جمع میشد و فاطمه گفت و ایس شدند و از شرب نزد یک نصیب رفتند
 سویی آن بستان خود و هم چنان گفتن و ایشان با یکدیگر سخن بسته و نرم نرمی گفتند
 الفحشاء من سخن بسته و نرم گفتن آن کایند و گفتند که در میانید و در آن بستان آنیویم و روز
 علیکم بر شما مستحقین گدای میبرفتند و سخن بسته میگفتند و در شرب فقیران را نشنیدند و
 بایشان بجای و در آن بستان نروند و چیزی از آن میماند و غیره و علی که فقیران را و در آن بستان
 نگذاشتند و ایشان چیزی ندیدند و علی و او با او کردند و رفتند علی سخن بسته و نرم کردن و غیره
 از رویه گدایان بستان غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان قیام در آن توانایان الحسد منع کردن و
 غضب کردن و قصد کردن یعنی در با او سویی آن بستان خود و قصد اینکه گدایان را چیزی نماند
 از آن میماند و در گدایان ایشان را بیکد میبرد و بپوشید که کینه کینه ایس چون را و فکها دیدند
 آن بستان را سوخته شده و بسیار کشته قالو گفتند راستا چه خبری که اَصْدَا لَوْن و اگر گدایان
 را و بستان را و این بستان نیست زیرا که ما ازین بستان خود چون بخت اند خود را نسیم

روز پروردگار بود و سوخته و پاشیده بود پس این بستان نیست پس چون محسن کرد و نشانها
 بستان خود را نشانند که این بستان هست و در آن گم کرده ایم گفتند بلی سخن سخن و در آن
 نیست اما و گوییم بیکدیگر و با هم از نعمت های این بستان به سبب نیست بلکه کردیم
 بر نفسان و در آن گفتم و بپایان گوییم و بپایان گفتم و بپایان گفتم و بپایان گفتم
 سخن در ایشان بود و در میان آن قال گفت آو سطرهم از ایشان بیا گی ایشان
 الله اقل لک گفتند و در میان ایشان که کجا چرا نشیند بپایان بیا گی خدا تعالی را
 و انما الله و سبحان الله لیگوید و کار را بخدا تعالی نمیکند و از یکد بپوشی آن این بلارا
 بشمار میماند که کشته کرد و در میان ایشان که کجا چرا نشیند بپایان بیا گی خدا تعالی را
 گمان به سبب بر حق تعالی که شمارا عمن نه بد و برکت نه بد با کجا گدایان میبردند چنانچه پدر را
 میداد چسبیده و از منتر میگردانید ازین گمان زیرا که جوان مرد و اعتماد بکرم حق تعالی میکند
 جز آن که کشته را هفتصد و نه داده اگر خواهد بخیر گمان به سبب بر حضرت کبریا و از برای این در
 صریح آمده است قال النبي عليه السلام البخیل لا یدخل الجنة و لو کان عبدا
 و البخیل لا یدخل النار و لو کان فاسقا پس سخن به در نیک تر شنیدند و قالو گفتند
 سبحان پاک از به عیبها و از نیک جزا نه و چون مردان و از کجا میبرد و در کار دست از آن گدایان
 بدی که گدایان را بودیم و در ایشان به نیت بد کردن و کلیمین و ظالم و هم گدایان بودیم و ایشان
 به نیت بد کردن و در میان خود را گفتن در ترک حق تعالی چون اقرار کردند و بر روی خود
 فاقبل پس روی آورد و بعضی از ایشان علی بعضی بعضی دیگر بیکد و هم
 ملاحتی کردند یکدیگر را که این چه کرداری بود که ما کردیم و در میان و گدایان به نیت و سخن حق را نه
 شنیدیم و چون پشیمان شدند قالو گفتند با تو یکتای ای وای بر ما لانا کجا به نیت که بودیم
 کارهای از حد جنگ و در گدایان و خالمان و عاصیان و بیفرمان بودیم چون گناه خود را شنیدند
 ایشان شد و در محبت حق تعالی بر شتند گفتند عسفی شاید بود و قبل بگو که رب متاخر و در کار
 ما امید میدادیم آن گدایان که بدل دم ما بخیزد و بهتر قیضا از آن بستان میدادی و بی گنا
 بدست که مال را از دست ما سوزی و در میان خود را و در کار را و عیون و رغبت کنند گدایان
 هم در حق او امید داریم که ما را صانع گذارد و چون توبه کرد که وند و امید داشتند که بهتر از آن
 بستان به ایشان بر نعمت عسب الله و در حق تعالی عسب الله گفت که این رسید و

باشد تا چون کسی را گرفت و در پیش آید میان لای میزند و جامه بر او می کشند تا
ساق باری چنانکه در کشتان آورده است قال خاتم الخوارج ان عتصمت به الحرب
عضها وان شمرت عن سابقها الحرب شملها یعنی کار سخت بود تا که پیدا شود
یَدُ عَقْوَن و خوانده شود خلق را در عرصات نیاست لای الخوارج بسجده کردن کلام
یَسْطِیْعُونَ پس خوانند که قرآن و منافقان سجده کردن از هر آنکه بپشت نهایی ایشان
بجز استخوان پهن شود و خاشاک شعله خوار و در سان بهشت انداخته و چشمهای شان یعنی
ایشان بر سر مندا از عذاب و بیت قیامت و چشمهای شان بلغای فرودست باشد تو حق تعالی
بهر سر دایشان بخاک غباری و سیاه روی بعد و بیان که حقیقتی که چنان خوانند و قیامت سجده
کردن و گفت جل جلاله و قَدْ كَانُوا يَحْقِيقُ بودند این کسان که در قیامت سجده
نخوانند که و یا مومن و دنیا را نیت و یَدُ عَقْوَن خوانده میشدند و سجده کردند و دنیا
بجاعت گزارون از کعبه جبار آمده است که ایشان سجده نیکوارند و هُمْ سَاكِنُونَ
و حال این بود که ایشان تندرست بودند و پشتهای ایشان همچون استخوان پهن یک تخت بود
امر از برای آن سجده نمیتواند کرد یکی از کبریا مفلوج شده بود چون وقت نماز شدی و کس
ویرا بدو نشسته سجده میزدی و گفتی از بیت قیامت و برین حال میترسم به آنکه سجده کردن در
قیامت از برای عتوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد از برای تکلیف مومن را چون
آخرت جای تکلیف نیست بَلْ اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ اُولَیْسَتْ جَاعِلٍ رِزْوَانٍ لِّمَنْ يَّرْتَضِیْهِ اِنَّ ابْنَ اِیْمَانَ
و گریان کرده اند و در حدیث روایت کرده اند یکی از ابوهریره و دیگر از ابو الدرداء رضی الله عنهما
حدیث دیگر در کشف آورده است از ابن مسعود رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که
یکشفت الخمر من ساقه فاما المؤمنون ففی حق و ن یجدوا اما المنافقون فیکون لهم
لحم طابقا طباقا کان فیها السفا فیدل کاسف و سیخ آمین یعنی استخوانهای پشت ایشان
پیدا شد و اگر در یک تخت شود همچون پهنای آمین و سجده خوانند که و در اول آیت و حدیث بیاید
بکنند که مراد از ساق حجاب عزت است که بر پشت نشو و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب است
پیدا شود و در غفلت و انزاعالمان باشند چون خلق شوند و درسد که کسی از چیزی را که نیکو کرده باشد
پیدا کند و در پیش روی میرود و در غفلت اندازد و بت برستان را میان و جودان را بصورت عزیز علی
السلام فرشته پیدا شود و در سایان را بصورت عیسی علیه السلام فرشته پیدا شود و ایشان را

بهر وجه و رخ ناکسی مانند ایشان گو مومن و فرما بر و عاصیان و منافقان و میان ایشان جدا
ند آمد که خاتم الخوارج مبعودان خود بر دید ایشان گویند ما را هیچ قدری و مسیری نبوده است مگر از
تعالی ند آید که اگر تعالی خود را برینید شایسته گویند شایسته چون و چگونه که او را در دنیا ندیدیم
فاما بندگان کرده از هر یک ایشان را وقت مینامی و در هر گز نبوده است نور عظمت و کبر باری حضرت
عزت پیدا شود ایشان و اندک آن نور حق است جل جلاله هر مومن را فرما بر در هر سجده افتند
و منافقان سجده نمخوانند که در دهنهای ایشان سیاه گردد و چون مومنان سر از سجده بردارند و در دهن
ایشان چون ماه چهاردهم باشند این حدیث را ابوهریره که شاکه در پیش عمر بن عبدالمطلب روایت
کرد و عمر ویرا سر بر سر گویند و او که دست میگویی بعد گفت عمر ما سمعت فی کوهه اهل النبوة
جل جلاله صاحب من هذا الحدیث و الله تعالی اعلم و برین فقیه می گوید که این حدیث در
مساجد است فاما چیزی از زود نقصان است چون حضرت حق تعالی از حال قیامت خبر کرد که قرآن
باورند باشند و قرآن را فاسد بگفتند رسول خود را تسلی داد و گفت جل جلاله قَدْ رَفِیْ بِنَکْبَرِ
و را بجا و در آن کسی را که بگفت در رخ گویند و ترا حدیث باین سخن یعنی
گفتند بیکند و آن را فاسد میدانند و ترا و بران میگورند و قیامت را مگر اندکس بگذرد ویرا
با من تا من هلاک کنم وی را بعد از دنیا و آخرت مستند کنم بدین حدیث که در حدیث
و اندک اندک ایشان را بعد از نزدیک گردانم و دیگر ایشان را استراج اندک اندک گردانم
تعالی بندگان بدو عتوبت و شمر خود و من حیث انما کما که لا یحکمون عاقلند که آنچه بایشان میگورم
عذاب است و هرگاه که ایشان گناه بیشتر کنند تا ایشان را نعمت دنیا بیشتر و هر چه بایشان بایشان
نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه الصلوٰة و السلام اذ ارایت الله
علی عبدله و هو مقیم علی حصیة فاعلم انه مستدرج یعنی منده چون گناه کند حق
تعالی بر او عتوبت کند و دیگر وی را بداند که این مستدرج است و جزا که اوست و اگر بگوید ویرا بعد از آیت
توبه کند عتوبت اوست و اَمَلِیْ لَکُمْ و مهلت دهم ایشان را و عمر و از تا گناه کنند و در آن
عذاب گردانند تا بلا فرصت دادن این کیکی بایر سبک بکند من و توبت را استوارست یعنی
عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت استوار باشد چاره سال فرعون را مال و ملک و بوم
و هیچ درویشش را در تقصیر عاف نیست که هر چند که امان از وی ظهور کند ترس بر وی بیشتر باشد
بسیست تا بتینی خود و برین مباحث که کاش نهان شود و کوزه فاش و توبتی و ان

وهم بر آب شمشیر زکوداری آب از لاش منسوق قال سئل الطائفة تجدید رحمته الله
 لولا مكر الله لما طاب عيش الاولياء ومكر الله تعالى ان يطهره في السموات
 ويشقى على الماء اجلا وصوت نغمه بشاره ووردی اکثر است و صوته غناء ابتلا مباهد و
 جارس من غیر است که دست در ج و کایا شد خود با نده من ذلک خواجہ عبداللہ انصاری میفرماید
 که اگر در هوا کسی بایستی و اگر در روی آب روی کسی بایستی دلی بدست آن کسی بایستی چون چنان
 بیان و چندین تقریر کرد و خفای بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند بطریق عجیب
 و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت **أما سئلكم** آیا بخوبی تو محمد زین کافران ایچن آدمی
 بر سر این احکام مشربیت فهم پس ایشان من غفره الله تاوان بسیار دانی که از ایشان می طلبی
مستقاون که گران بار کرده شده اند بسبب تاوان و زیان بیری نوش کنند اکتال
 اگر مبارک درن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانی و زیانی نخواهد بود پس پسر امی آرد نصیب
 درویش نیست از صاحب اسباب خود طمع دنیا و می کند که طبیعت بشر به ازان گریزان است و در
 کارهای دینی مزد و طلبه از کسی که رعیت است مستثنوی گفت پیغمبر که جنت از او بدگرمی خواهد
 و کس چه بکند نخواهد چون خواهی من غفره الله و ترا به جنت المآوی و دریدار شد آنچه در باطن
 حق بخواهی هم رواست به انچنان خود پیش طر این انبیاست به بار خود بر کس من به زنجیرش به
 سروری را که طلب درویش به به باز خدا تعالی گمان بد ایشان را که با جیم البطل کرد و گفت جل
 جلاله **أما عذلكم** آیا بتو یک ایشان است العقیبة آنچه از عقیقه پنهان است یعنی لوح محفوظ
 فهم پس ایشان یکنبوت می نویسند آنچه حکمی کنند که بر حق و محمد را باطل است این نیز نیست
 پس چون به سجده می اندازند و ایشان بی عقلند و دشمنان دارند سرور بر طاعت و نیا شده اند و ترا
 سر بر نهند بچشمه فاضل و پس صبر کن بچشمه که یک از برای حکم پروردگار خود که ایشان را بدست
 داده است و در نیا چند روزی و هفت و ده است و قیام کن در رسیدن عذاب بایشان به
و لا تنکن و میباش که عذاب الهی است بر چون بارهای یعنی بچون بونس علیه السلام میباش
 تو ای محمد و قیام کن در رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و طول مشوار ریخندن ایشان
 و دعا بکن بر ایشان چنانکه بونس علیه السلام کرد و در کشف آورده است که سبب نزول این
 آیت این بود که در جنگ احد کافران علیه کردند بر مومنان و جفا بسیار کردند خود است تا حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دعا بد بر ایشان گفت این نازل گشت که قیام کن بر

و چون بر آب شمشیر زکوداری آب از لاش منسوق قال سئل الطائفة تجدید رحمته الله
 لولا مكر الله لما طاب عيش الاولياء ومكر الله تعالى ان يطهره في السموات
 ويشقى على الماء اجلا وصوت نغمه بشاره ووردی اکثر است و صوته غناء ابتلا مباهد و
 جارس من غیر است که دست در ج و کایا شد خود با نده من ذلک خواجہ عبداللہ انصاری میفرماید
 که اگر در هوا کسی بایستی و اگر در روی آب روی کسی بایستی دلی بدست آن کسی بایستی چون چنان
 بیان و چندین تقریر کرد و خفای بطلان کفر ایشان را و ایشان ایمان نیاوردند بطریق عجیب
 و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت **أما سئلكم** آیا بخوبی تو محمد زین کافران ایچن آدمی
 بر سر این احکام مشربیت فهم پس ایشان من غفره الله تاوان بسیار دانی که از ایشان می طلبی
مستقاون که گران بار کرده شده اند بسبب تاوان و زیان بیری نوش کنند اکتال
 اگر مبارک درن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانی و زیانی نخواهد بود پس پسر امی آرد نصیب
 درویش نیست از صاحب اسباب خود طمع دنیا و می کند که طبیعت بشر به ازان گریزان است و در
 کارهای دینی مزد و طلبه از کسی که رعیت است مستثنوی گفت پیغمبر که جنت از او بدگرمی خواهد
 و کس چه بکند نخواهد چون خواهی من غفره الله و ترا به جنت المآوی و دریدار شد آنچه در باطن
 حق بخواهی هم رواست به انچنان خود پیش طر این انبیاست به بار خود بر کس من به زنجیرش به
 سروری را که طلب درویش به به باز خدا تعالی گمان بد ایشان را که با جیم البطل کرد و گفت جل
 جلاله **أما عذلكم** آیا بتو یک ایشان است العقیبة آنچه از عقیقه پنهان است یعنی لوح محفوظ
 فهم پس ایشان یکنبوت می نویسند آنچه حکمی کنند که بر حق و محمد را باطل است این نیز نیست
 پس چون به سجده می اندازند و ایشان بی عقلند و دشمنان دارند سرور بر طاعت و نیا شده اند و ترا
 سر بر نهند بچشمه فاضل و پس صبر کن بچشمه که یک از برای حکم پروردگار خود که ایشان را بدست
 داده است و در نیا چند روزی و هفت و ده است و قیام کن در رسیدن عذاب بایشان به
و لا تنکن و میباش که عذاب الهی است بر چون بارهای یعنی بچون بونس علیه السلام میباش
 تو ای محمد و قیام کن در رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و طول مشوار ریخندن ایشان
 و دعا بکن بر ایشان چنانکه بونس علیه السلام کرد و در کشف آورده است که سبب نزول این
 آیت این بود که در جنگ احد کافران علیه کردند بر مومنان و جفا بسیار کردند خود است تا حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دعا بد بر ایشان گفت این نازل گشت که قیام کن بر

عن بعض من الحار واهل نفسه عن الشهوات وعمر وقت بل وادم الملقب
 ويعود اكل الحلال لم يحط فرامسته بنور الله تعالى وقال الروا الصالح جن
 من يستور عيني عن امون النبوة وفي الرضا اطلاق على الغيب وهر كره ليا
 بشاسد واندك انچه اهل سنت وجماعت گفته اند من است و اگر عجب ایشان باشد وصفت ایشان
 یافته باشد دل مرده او با نفس شریف ایشان زنده گردد و اندک ایشان گفته مشغول این که مشغول
 و نعت و ادب و در ایشان حیات است و قاضی می نماید مرده اندگوشن چه بر چند نوزاد ایشان
 اندگوشن به کفر که در سبک انداخته ای کسالت در می آورم و من یکن یکن و من تخلف
 رخصه از انچه پیش پیغمبر و از پس از انچه پس از انچه فرشتگان را میفرستد تا گاه دارند آن بنده
 فرستاده شده و از پیغمبر تا اهل بیت علیهم السلام و در این راه اگر اندک اندک حق تعالی و حق
 فرستادی گردد و انچه فرستگان نگاه داشته اند چون اهل بیت حسین خود بصورت
 فرستاده ای و آدمی آن فرشتگان آن چنان سیر را خبر کرده است که این اهل بیت که می آید و اهل بیت
 نیز محققان حق اند و با حق زانچه که حال و جاهه جاهه است به عالم هر درجه جاهه است
 ما با چه از انان که عالمی خست شده چه پیش پس اسباب جاهه است به و ادب و اهل با انچه ایشان نصیب
 تمام در اندک اولایت نبی متبع ایشان قال النبی صلی الله علیه و آله علما و اصفی کائنات
 بنی اسرائیل و قال علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی اقتت صفت انچه
 اند و انچه نبی نیست میت برتر اند از عرش و کرسی و فلا چه ساکنان قصد صدق و صفا
 اللهم اجعلنا منهم و ارزقنا مناجتهم و محبتهم و صفتهم لیحکم ما جاهدنا و اجاهدنا
 و حال چنانکه میدانست در حق و میدانست قبول ای فعل و کلمه آن قد اکتفوا
 که تحقیق رسانیده از پیغمبر و ساکنان که در کتب پیغام خدا تعالی را و تفصیل کرده و قبول نمایند
 الله تعالی و یا تا بر اندر رسول که رسانیده فرشتگان پیغامهای خدا تعالی را و احاطه به
 که در سبک است از حق تعالی با آنچه از ایشان است که تلخیص رسالت که در بی تغییر و تغییر
 او کتب حق تعالی که در او است خدا تعالی شمار هر چه را و قطعی ای با انان
 را و دیگر بیان را و کلمه را و احوال بندگان را نصیب مومن نیست که با ادب باشند و
 محاملت از بر خدا باشد تا بحسب است اگر خست از گرد و

سعی فی المصلح مکتبها و هو عشرین

بالحق المثل ای مردمان بزرگوار و بزرگواران ای ارسته ما سحر می کنی ایکن بر بزرگوار
 شب شب بیدار و درون زنگه او قرآن مجید و ذکر بزرگوار که در کتب و کتب و کتب
 آن اندک یضقه نیز شب باشد او انقص صیغه یا کم کن از نیز شب قلیله و اندک
 شب آفرید حکایت و باز بدت کن بر نیز شب تا مقدار چهار و اندک و اعتبار درین که بیدار
 باشد نصف را که سدگ باشد یا کمتر از نیم شب که دو و اندک باشد بر می ایستد چهار و اندک باشد و سبب
 ذوال این آیت آن بود چون وی آمد ترسید رسول علیه الصلوة و السلام که دو و اندک شود و گفت
 زبونی یعنی در چهار و سبب و ابراهیم علیه السلام گفت یا ایها المومنین و منزل در اصل منزل بود و تارا
 بر اهل که در دو و اندک که در سه منزل و در تفصیل نظرت که نصف بل از پنج و این آیت آمد
 صلی الله علیه و آله و سلم یا ایها الذین آمنوا صبروا و انکم لعلکم و انکم لعلکم و انکم لعلکم
 نیز شب دو و اندک شب و چهار و اندک شب بر شب بیدار بودند از ترس آنکه تقصیر نشود و در فرمان
 یا ایها الذین آمنوا صبروا و انکم لعلکم و انکم لعلکم و انکم لعلکم و انکم لعلکم و انکم لعلکم
 بر و پشت و پیچرفت تا از ایشان که بعد از شد و در حدیث آمده است که هر که نماز غفلت
 و نماز باده او را بجا محبت گذارد و خواب کسی یا بد که بر شب بیدار بوده باشد و نماز کرده باشد و
 یک قول تا یکسال فرم و بود و قبول و دیگر تا دو سال و بر رسول علیه السلام تا آخر عمر فرض بود
 یک قول و قبول و دیگر نفل بود و نزد اهل ملوک شب بیدار بودن و در آورده رکعت نماز
 بعد از نیم شب گذاردن و سحر است از اول شب یا آخر شب نیز آمده است در نماز شب و نماز
 بسیار است چنانکه در حدیث آمده است خدا تعالی هر روز فقیح بخشد و در کتب القرآن و تفسیر
 و آیه نه خوان قرآن را بیست و دوای حروف انچه در پشت و قوف از تبارک است و گفته خوانده
 و در حدیث آمده است که قرآن خواند و در روز قیامت گفته شود که در پیش در آبی و قرآن می
 خوان با استگی و در هر جای پیش بر می و چنانکه در دنیا بخواندی که آخرین درجه تو باز پسین
 آتینی باشد که بخواندی و عهد الله این سعه و لغت رضی الله تعالی عنه که قرآن را با استگی بخوانی
 و زود زود بخوانی چنانکه شمر را بخوانی و بایستید در موضع عجاب می و د و بهار حرکت
 و مهید یعنی بوعده و وعید و بهار انچه که سازید و قصد شما باشد که زود سوره را تمام کنید
 این فقیر میگوید که چون در جمله فائز و بهار انچه که زود سوره را تمام کنید

بسیار و از این شایع و بانی کافران باشند در کثافت آورد و دست از شمس شب خواب رفت چنان
 و سیاه موی بود در احوال برخواست بر و سفید موی شده از وی پرسیدند که چه بود از کثافت
 قیامت را خواب دیدم و خدا بپای آورد به کم خرم رسیدم و از فرس آن چهر شدم و بتولی بیست
 این بچگان که بر شوند مرا از او گان باشند و بتولی بیست فرزندان کافران باشند باز صفت
 دیگر قیامت را بشنید که فرمود الله اکبر منقطع است و آسمان شکافته شود و آن روز بیست و پنج
 قیامت آسمان شکافته شود و از هر درگی ای فرزند آدم تو را وجود این ضعیفی حالی که حال تو چه
 باشد **كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا** و دست و عهد این روز با وعده الهی تعالی آمدن نظر
 بعد کرده شد که لبسته خواب بود به شک **لَا تَخْلُوكَ** هر رستگار این آیه را
 درین صوره است **بِذِهِ وَعَظْمُ وَنُصِيبُ سِتْرٍ مِّنْ مَّقْصُودٍ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** هر رستگار این آیه را
 پس هر که خوابد که بگوید بخدای خود را بیست و یک بار **أَدْرُوعِلْ صَلَاحُ كُنْ مِّنْ مَّوَدِّينَ**
 آیه های پس را شنیدند و در جنگ کردن کوشش کردند تا بخورشند حضرت عتقی را بیست
 رحم کرده و سبک کرده و بر ایشان **لَا تَزَالُ تَزَالُ بِعَلَمِكَ أَفَلَا تَقُولُ مَن لَّيْسَ**
الْبَيْتُ وَصَفُهُ وَتَلْكَ فَطَرَفُ قُرُونٍ **اللَّهِ مَعَكَ** هر رستگار این آیه را
 ای عتبه میداند که بر سینه های نماز گذاردن و در شب کمتر از چهار و انگ شب و در هر شب
 و در دو انگ شب بر می خیزد با تو جماعتی از مومنان که با تو میباشند اللهم عاصم و امانهم
 و امانهم کسانی و امان این کثیر نصفه و شکسته نصب خوانده اند عتقا علی ادنی و
 بر عتوب تقدیر اطر فالقوم و بانی بخوانده اند نصفه و شکسته بخوانده عتقا علی غشی اللیل
وَاللَّهُ يَهْدِي لَكُمُ الْبَيْتَ وَتَلْكَ فَطَرَفُ قُرُونٍ و خدا تعالی اندازه میکند شب در روز را عتبه است
 کن مخصوصه دانست که شما شنیدید و خواندید و میباشند شب و کتاب عتبه است
 بزرگ خواند شما را با آسان تر یعنی بر پشت از شانس را بیست و یک بار بودن قیامت شب را در کرد
 از شما چون آیت قرآنی که حضرت صفی صلی الله علیه و آله و سلم را باران او میداری بودند چنانکه
 چهارها ایشان و درم کرد و در نه های کشتان متغیر گردید حق سبحانه و تعالی از ایشان بر دشت فرزند
 بودن قیامت شب را و فرمود **أَمَّا قِيَمَتُهُنَّ الْعُشْرُ** آن پس بخوانید آنچه آسمان از شما
 از قرآن در نماز شب بقول دیگر در نماز بعد از آن که رکعت را در مشغول کردن فراموش
 نماز شب و گفت عتبه آن سیمگون و دست که بخواند خدا تعالی از دست بر رستگار باشد

بسیار و از این شایع و بانی کافران باشند در کثافت آورد و دست از شمس شب خواب رفت چنان
 و سیاه موی بود در احوال برخواست بر و سفید موی شده از وی پرسیدند که چه بود از کثافت
 قیامت را خواب دیدم و خدا بپای آورد به کم خرم رسیدم و از فرس آن چهر شدم و بتولی بیست
 این بچگان که بر شوند مرا از او گان باشند و بتولی بیست فرزندان کافران باشند باز صفت
 دیگر قیامت را بشنید که فرمود الله اکبر منقطع است و آسمان شکافته شود و آن روز بیست و پنج
 قیامت آسمان شکافته شود و از هر درگی ای فرزند آدم تو را وجود این ضعیفی حالی که حال تو چه
 باشد

بسیار و از این شایع و بانی کافران باشند در کثافت آورد و دست از شمس شب خواب رفت چنان
 و سیاه موی بود در احوال برخواست بر و سفید موی شده از وی پرسیدند که چه بود از کثافت
 قیامت را خواب دیدم و خدا بپای آورد به کم خرم رسیدم و از فرس آن چهر شدم و بتولی بیست
 این بچگان که بر شوند مرا از او گان باشند و بتولی بیست فرزندان کافران باشند باز صفت
 دیگر قیامت را بشنید که فرمود الله اکبر منقطع است و آسمان شکافته شود و آن روز بیست و پنج
 قیامت آسمان شکافته شود و از هر درگی ای فرزند آدم تو را وجود این ضعیفی حالی که حال تو چه
 باشد **كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا** و دست و عهد این روز با وعده الهی تعالی آمدن نظر
 بعد کرده شد که لبسته خواب بود به شک **لَا تَخْلُوكَ** هر رستگار این آیه را
 درین صوره است **بِذِهِ وَعَظْمُ وَنُصِيبُ سِتْرٍ مِّنْ مَّقْصُودٍ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** هر رستگار این آیه را
 پس هر که خوابد که بگوید بخدای خود را بیست و یک بار **أَدْرُوعِلْ صَلَاحُ كُنْ مِّنْ مَّوَدِّينَ**
 آیه های پس را شنیدند و در جنگ کردن کوشش کردند تا بخورشند حضرت عتقی را بیست
 رحم کرده و سبک کرده و بر ایشان **لَا تَزَالُ تَزَالُ بِعَلَمِكَ أَفَلَا تَقُولُ مَن لَّيْسَ**
الْبَيْتُ وَصَفُهُ وَتَلْكَ فَطَرَفُ قُرُونٍ **اللَّهِ مَعَكَ** هر رستگار این آیه را
 ای عتبه میداند که بر سینه های نماز گذاردن و در شب کمتر از چهار و انگ شب و در هر شب
 و در دو انگ شب بر می خیزد با تو جماعتی از مومنان که با تو میباشند اللهم عاصم و امانهم
 و امانهم کسانی و امان این کثیر نصفه و شکسته نصب خوانده اند عتقا علی ادنی و
 بر عتوب تقدیر اطر فالقوم و بانی بخوانده اند نصفه و شکسته بخوانده عتقا علی غشی اللیل
وَاللَّهُ يَهْدِي لَكُمُ الْبَيْتَ وَتَلْكَ فَطَرَفُ قُرُونٍ و خدا تعالی اندازه میکند شب در روز را عتبه است
 کن مخصوصه دانست که شما شنیدید و خواندید و میباشند شب و کتاب عتبه است
 بزرگ خواند شما را با آسان تر یعنی بر پشت از شانس را بیست و یک بار بودن قیامت شب را در کرد
 از شما چون آیت قرآنی که حضرت صفی صلی الله علیه و آله و سلم را باران او میداری بودند چنانکه
 چهارها ایشان و درم کرد و در نه های کشتان متغیر گردید حق سبحانه و تعالی از ایشان بر دشت فرزند
 بودن قیامت شب را و فرمود **أَمَّا قِيَمَتُهُنَّ الْعُشْرُ** آن پس بخوانید آنچه آسمان از شما
 از قرآن در نماز شب بقول دیگر در نماز بعد از آن که رکعت را در مشغول کردن فراموش
 نماز شب و گفت عتبه آن سیمگون و دست که بخواند خدا تعالی از دست بر رستگار باشد

بسیار و از این شایع و بانی کافران باشند در کثافت آورد و دست از شمس شب خواب رفت چنان
 و سیاه موی بود در احوال برخواست بر و سفید موی شده از وی پرسیدند که چه بود از کثافت
 قیامت را خواب دیدم و خدا بپای آورد به کم خرم رسیدم و از فرس آن چهر شدم و بتولی بیست
 این بچگان که بر شوند مرا از او گان باشند و بتولی بیست فرزندان کافران باشند باز صفت
 دیگر قیامت را بشنید که فرمود الله اکبر منقطع است و آسمان شکافته شود و آن روز بیست و پنج
 قیامت آسمان شکافته شود و از هر درگی ای فرزند آدم تو را وجود این ضعیفی حالی که حال تو چه
 باشد

چون از طایفه ایشان را عروج می آید و در خود طیفور سجاد می رسد و استر طیفور است که در کفر
معراج بسیار کردی و در مجالس خود و خواجگان امام شمس العارفین سجاد زندی که صاحب دقوت
قرآن است و در حدیث طیفور گفته است که در حدیثش بودی و تفسیر آن را از زبان او بسیار یاد
میکنی اگر خود بخوانی که پیوسته و کسیتی اش را اینها بر تو پوشیده نماند **س** اگر بیداری بخور و بپوش
خود ندانی تو که خدا را بخور و جان خود را بفروشی این که گزندی از من کنم در راه عیسی
اللهم ثبتنا علی تصدیق الانبیاء و ادرنا فی السوال الا و تبارک من حضرت ما و الجلال
حال آدمیان بیان کرد پس از آن سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان
نیاوردند گفت جل جلاله بطریق اینها فهم و تعجب **فَعَالَمُكُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** پس چه بوده است
این کافران را که ایمان نمی آورند و چه چیزین دلائل و بقرات دوم تر کین معنی این باشد که
چه بوده است این کافران را که ایمان نمی آورند معراج رسول ما محمد علیه السلام را ذکر آن کفری عظیم
الْقُرْآنُ لَا یُجِزُ و نه چه بوده است مراد این کافران را که چون خوانده می شود و بر ایشان قرآن
را می خوانند نمی بینند و نمی شنوند و از آن می گذارند و انبیا و احکام شریعت نمیکنند و قیامت را میگویند
و مصطفی علیه السلام چون آیت بر خواند می سجده کردی **سَبَّحَ لِلَّهِ الَّذِینَ کَفَرُوا** چنانکه
کافر میگویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه چنین است که ایشان **لَیْکَ یَوْمَ** در وقت عظمی
میدارند و نیز این را و قرآن را **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا یُؤْمِنُونَ** و معنای عزوجل را ماست با آنچه
ایشان نمی بینند و از در دل خود و جمع میدارند و در سب و خود الایهار نگه داشتن چیز را در دعا
پیشتر **فَقَدْ کَفَرُوا** بعد آیه **الْحَمْدُ** پس مرده ده ایشان را بطریق بهتر او خبر کن بشمار
و اینگونه در دو تک و جا و در دو فرسخ **وَالَّذِینَ آمَنُوا** استثنای استحقاق باشد و **وَعَلَوْا**
الصَّیْلَیْنِ لیکن آن کسانی که دیده اند و عملهای نیک کرده اند و **کَفَرُوا** کفر خبیث میکنند
مرایشان است فردی که هرگز نشود و با خبر بر سرند آتش برین رشت نهادن و اندر تنها و اهل

سورة البیروج علیه السلام انتان الحشر ان الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَاللّٰهُمَّ اِنَّا اَلْبُیْرُجُ بَحْرُتِ آسَمَانِ بَارِجِهَا یعنی درازده برج که قتل و کفر و خوار و غلبه
و آمد و سب و تیزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است بدانکه در هر سی روز آفتاب
یک برج را قطع می کند تا سی و یک روز در دوازده برج و در دوازده برج

از روز ماه یک برج را قطع میکند و آن است و هشت روز باشد و در دوازده ماه پوشیده می شود
اما آفتاب را یک سال باید که تا دور فلک را قطع کند و ماه دوی روز و نیم است و در روز فلک را قطع کند
و این دلیل است بر کمال قدرت تقریر کار عزوجل از هر این معنی میگویند یاد گرفته آسمان را بر چهار
بقول دیگر بر ستارگان مراد است و بقول دیگر در ماهی آسمان مراد است بدانکه هر چه عبارت است
از یک بخش از دوازده بخش آسمان **وَالْبُیْرُجُ** و بجزست روز و ده که در شده که خواهد
یعنی روز قیامت و شکی نیست و بجزست گواه یعنی روز قیامت که گواهی میدهد بر عملها و مقدرات
و بجزست حاضر آمده شده و دوی یعنی روز عرقله که حایجان و فرشتگان در دوی حاضر شوند و غیر آن
نیز گفته اند و جواب ششم مقدر است یعنی بجزست این تفسیر که شمارنده کرده خواهد بود پس بعد
از مردن بجزست این چیز را که کافران را عذاب کرده خواهد شد و قیاس جواب ششم نیست که
فَعَلَمُكُمْ آفتاب بود بجزست این چیز را که بگوید که در وقت عرقله که در شده و از رحمت
حق تعالی دور کرده شدند یا ران شدند **وَاللّٰهُ** و هو الخلق و این اصحاب اند و در کافران بودند
که مومن را عذاب میکردند که از دین حق باز گردید و این مومن از دین حق برگشتند که آفتاب او را
روی دوم نیست و از آسمان بود و سوم بجزست نصر من بود و ران من ایشان خندق عظیم کنده
بودند که در آن دوی حیل کن بود و پستی آبی بود و از ده گودی را بر آتش کرده بود و در هر مومنی که
از دین برگشتی و در احدی از خندق انداختند و از دین حق برگشتند که آفتاب او را از آن آتش
در هشت آندمی و درین سوره مراد است که در بخوان ملک بود و او اسم موعود بود و وجود
بوده آن مومنان در دین عیسی علیه السلام بودند آن چو و ظالم و احمق برین بخوان وقت و
مومنان را بسوخت و انجیل را بسوخت و تفسیر قیامت از زمین و سبب آن بود که مردی از مومنان
قوم عیسی علیه السلام در بخوان افتاد و در میان چو و دین و بسیار چو و دین بجزست و مسلمان شدند
و برین عیسی علیه السلام در آمدند و این ملک چو و دین را قهر آمد و خندق عظیم کنده و بر آتش کرده که هر که
از ترسای برگشتی بود و آتش انداختی و این پیش از رسول با بود هر که آتش انداختی از ترس
ضری بوی ترسیدند و از دین رانده و از دین فرزند مشر خواره و هشت خواست داشتند
پس که در دوازده روز که در دوازده روز شد و در دوازده روز گفت ای مادر صبر کن و قدم در آتش نه گزین
آتش نیست هر گاه در میان است و بقول او هیچ صنی از عرقله آنکس را که در آتش انداخته و در
هر از کس بودند و بقول امام کلینی هفتاد هزار کس بودند پس از آن آتش زبانه زد و از

خندق بیرون آورد که کافران را گرفت و درین قصه را قاضی عبدالمصطفی بنی
 ابوعلی آورده است در تقسیم خود در تقسیم دیگر نیز که در دست مظلوم بود مختصر کردیم نصیب
 اینست که در بیابان طایفان صبر کند و ازین مسلمانان برگردد و نوک و چاک طایفان نشو و نما
 مبتدعان دور باشد از برای ایشان را خدمت نکند و قتل بر حق تعالی کند ایستاده بر زمین کسی
 را که غم دین و متابعت سید المرسلین باشد از راه غم و نیاز و تشویش بود باشد شیخ شامی میگوید
 گوید غم را بر مسلمانان مسلمانان مسلمانان درین آیات الهی بنیاد و بنیانی بیاید
 زمین و در جهان بود چه عمل است که خداوند که در هر اسلام است که گاهی
 شراب و عسل شرعی خوردید و در هر روز که خود را از زمین و دولت بوسه بایان بیاورد
 میره از جهان جانی که زکوة بود آید از برای و چنین جانها فروماند مسلمانان
 مسخره از برای مردم و مردم کام چون مردان جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی
 العباد ذرات القعود بل انما است از اندوخته و معنی چنین باشد که معشت کرده شده بود دران
 خندق که یاران آتش زبانه زنده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آنکه از خندق کنده بودند
 در آتش کرده و مردم را عذاب می کردند آن آتش را ذم علیه القعود و چون آن کافران
 که در خندق کشته شدند بودند القود جمع القادح یعنی بهترین ایشان بر تخت بها نشاند بودند
 بر کاههای آن آتش و بهترین مردم در آتش انداختند و هم علی ما یقعون بالانفوس
 شهود و ایشان را میگویند بر مومنان حاضر بودند و در میان ایشان بودند و شادمانی بودند باز
 عذاب مومنان و ما یلقون جهنم لعل ان یؤمنوا یا الله العزیز العظیم و عیب نمی
 کردند آن کافران مومنان را یعنی عیب نمیدادند آن مومنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکه ایاز
 آورده بودند بجای غالبی که عیب می کردی است و ستوده شده است و در هر وقت الذی
 که ملک الملکوت و لا یخفی عنده انیک مراد است باو شایسته است از منبها و الله تعالی
 کل شیء سجد و خدا تعالی همه چیز را گواه است و دانست همه چیز را پس چرا ای که در
 وی بدی و بدی را یعنی این کافران بر مومنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که
 ایشان ایمان آورده بودند بکذا یک صورت به صفات کامل و منزه است از نقصان از دال یعنی
 مبینا و چنین کسان را دوست دارد که ایمان آورده اند خدا تعالی و دشمنی نمیکند بیکدیگر کافران کونان
 و کار بر عکس کند نصیب من نیست که با دوستان خدا تعالی دشمنی نکند و حسد نبرد با اینکه ایشان را -

مردان و دوستان باشند **مشق** نویسی قوی داشته و در بعضی به برتری و در بعضی به
 باوم شیران خود را از آن بکشد به باطل که ترک نمازی میکند به او عیب محض است و اگر کسفت بین آنست
 آتشی بر این رفته است گوهر صبر یعنی در آتش می باشد که بوستان عارفان از این صبر سگای سبزه رود
 حق تعالی حال کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله ان الذین کفروا هم کفار و ان الذین آمنوا هم
 بدستیک گسایک عذاب کردند مردان مومنان را و زمان مومنان را و در خندق انداختند ایشان
 را الله تعالی بنیوی پس تو که مکر و دزدان و کفر و کذب و بازگشتند که کاتم مر ایشان راست حال آنک
 بحکم عذاب و فرخ و کاتم خدا آتشی بر آتش می زدند و در این کافران را بود عذاب آتش سوزان و در دنیا که
 هم از آن خندق آتش بیرون آمد ایشان را بیست و نهم خندق و اینست که آتش ایشان را تعالی در
 حق سبحانه و تعالی صفت مومنان کرد و گفت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کلام حقیقت
 بخبر می دهند عذاب آنکه نظر به برستی آنکه بیک ایمان آورده اند و عملهای بنیکر کرده اند ایشان را باشد
 بومنان که میرود در زیر درختان آن چه آنها ذلک القور الکبیر است و رنگاری بزرگ یعنی
 آن مومنان که در آتش اند و در صبر کردند مر ایشان رست بهشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب
 ابدی و لا یطعمون ذلک کشته اند به برستی که هر آینه گرفتن خدای بهشت و ابلش گرفتن
 انکه طوبی و ی و یغید و دوم برستیک خدا تعالی آتیه خلق را با دیگر زنده کند بعد از مردن
 و قبل عذاب کند کافران را و دنیا باز گردد عذاب را بر ایشان در آخرت و هو القور
 القور و ذلک عذاب است که نیک آفرنده مومنان است و دوست دارد و در دستان خود رست
 قبل از زنده عاصیان و دوست دارد که توبه کنندگان است تا توانی و مومنان اورا دوست
 اند و دوست داری یعنی مومنان که دوستان حق تعالی اند و مومنان خاص او را
 که اولیاد اند از نر بجان تا باطلک نشوی بهیست ای لب کس که صورت راه نرود
 قصد صورت کرد بر آتش زد و دوستان او را دوست داری و طالب صحبت ایشان باشد
مشق نو از کیم من یا مومنانی کریم + بین چه سبک و پرشتانی کلیم + میروم
 تا مجمع البحرین من + تا شوم صاحب سلطان زمن + با چنین جاه و چنین بنیر +
 طالب نصر من خود بینی بری + ساها بزم به پرو باها + ساها چه بود هنر از ان ساها
 امین این باها را بر زمین + ناکه بر دل سید و عاشق یقین + ذلک الکبر
 انجیل نه اند بزرگست هیچ چیز از عرش بزرگست نصیب

عقد پنجم در بیان عذاب کافران و دوستی مومنان و در بیان عذاب کافران و دوستی مومنان

بر ایشان ندارد و عمل کند بآیت خذ العفو و اصل المعروف و اعرض عن الجاهلین و از حق گفتا
 بگفت خدا جان و دوستان او طلب کند اللهم ارزقنا بفضلک مقنونی ای خدا ای لطیف
 ایشان را که بدگوئیها را عفو داری زمین سخن بدگویش را گیر و بدان محاش کفشان بدگوئی حقیقت بخورندان
 سر خوشان بدگویند بیا بوی ساندی زمین بدگویند آن مشک ای رتین بدگوئی خود را بگویند
 از انما شتر بید زنی از عطا استغاث بد واده دل پر می صدنم باشد ای دعا گفته از تو سحاب باران
 تبدیل اعیان عطا کند من بهر دست نسیان و خطا بدس بنویسان را مبدل کن بکار بد من بهر چشم
 مرا کن بکار علم بد اللهم لك الحمد على توفيق الابداء و الاختتام يا ذا الجلال و الاکرام
 و رحمتك يا رحيم الوالحين و صلى الله تعالى على خير خلق محمد و آله و اصحابه اجمعين

نعت سؤل کرم صلی الله علیه و سلم از فقیر الله لا هو ی عفی الله عنه

مردی است که گوشت نمی بخورد	صد سلام از من آید او را	سجد عالم در مضای حق بود و خصوصاً
طه این بشود که بر حق و عطا	مرد صد ساله می آید و جوان	از لب جان بخش گردند ای مصطفی
عاجت کل الجواهر بیت ذرا می	طوبیای چشم سازم خاک پای	مطلع الفجر است سیمای منور کاظم
بیدار اندر زلف مشک	نام او طه و یسین مدام او گوشه	سوره انعام شد نوای مصطفی
بود او را ز خدا و کاف تا یحیی	کس نشد آگاه ازین سر اسوای	شد بر او غلبت لولای قنبر
پس هر قل زنده آمد قبا	قدس در لیل المعراج میگفتند بحسب	هر دو عالم گردید امن بر سر مصطفی
چون هر قل شد زنده گشت جبریل	در مقام قرب بالی است بجا	شد مقامش قریبترین بکار اقرب از ان
کس ای حق ندانند نهنهای	هر چه از نور شمس است عالم ستیز	در شمس است این هر دو عالم در دست مصطفی
روز محشر پیش او را بیا و او	میکنند هر یک شکست و تقای	تا بی آید از کفانی افغان و سرافراز
از هر لبای حضرت شد بجای	از دانه حق نظر چشم شد عرق	حالی من نبی شد از عطای مصطفی
مالک حرم زو انورین چنان غنی	همه بود و شد از عسای	غیر از او و کار آریستان جید است
فتح خیر انورده مر قضا	داود و یسین کی از طیر از صدق	حق بقدر قضا و جان فدای مصطفی
عزت عظمی عالم شمس می	زنده دین نبی و نور قضا	در قیامت نعت است که میگوید در زبان
جست انور و سبک بود از	ای شریعتی که یک کجای بر فقیر	از دین و دین است بهر کجای مصطفی

نعت سؤل کرم صلی الله علیه و سلم از فقیر الله لا هو ی عفی الله عنه

تألیف: غلام حسین - سرود



کتابخانه خصوصی
تلاش - سر ۵